



فصلنامه علمی پژوهشی اخلاق پژوهی

سال چهارم • شماره سوم • پاییز ۱۴۰۰

Quarterly Journal of Moral Studies  
Vol. 4, No. 3, Autumn 2021



## مناقشه فلاطوری و طباطبایی؛

### دو نگاه به اخلاق علم

سید حسن اسلامی اردکانی\*

doi 10.22034/ethics.2022.50128.1504

#### چکیده

در سال ۱۳۴۰ یادنامه ملاصدرا منتشر شد و در آن کسانی چون علامه سید محمد حسین طباطبایی مقالاتی نوشتند. عبدالجواد فلاطوری از استادان ایرانی مقیم آلمان بر سه مقاله مندرج در این یادنامه نقدی نوشت و آنها را به لحاظ روشی و به واسطه بی توجهی به اخلاق پژوهش و استناددهی نقد کرد. علامه طباطبایی و دیگران پاسخ دادند و باز او پاسخ داد. این مناقشه قلمی و عالمانه دو سال به طول انجامید و بیش از ده نوشته از سوی طرف‌های بحث منتشر شد. مرور و تحلیل این نوشته‌ها - که بیش از ۶۰ سال از انتشار آنها می‌گذرد - به خوبی دو نگاه به اخلاق تولید علم و نقد و پژوهش را نشان می‌دهد. نگارنده کوشیده است این نوشته‌ها را به شکلی نظام‌مند بررسی کند و ابعاد مختلف اخلاقی آنها را برجسته سازد. این مناقشه را در سه سطح می‌توان دید: سطح انتقادی، سطح ناظر به تحقیق و آیین پژوهش، و سطح کلان‌تری که بیانگر دور رویکرد به اخلاق علم‌ورزی است. در حالی که سطح اول کاملاً آشکار است، با دقت می‌توان سطح دوم را دید، اما سطح سوم است که گویی نادیده انگاشته شده است. در این سطح و با تحلیل متون منتشر شده، می‌توان دو نگاه به علم‌ورزی را شناسایی کرد و از آنها برای پیشبرد علم و گسترش فضای عالمانه بهره برد.

#### کلیدواژه‌ها

اخلاق علم، اخلاق پژوهش، اخلاق نقد، اخلاق استناددهی، علامه طباطبایی، عبد الجواد فلاطوری.

\*استاد دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران. | eslami@urd.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۲۷ □ تاریخ تولید: ۱۴۰۰/۱۱/۰۹

## درآمد

پس از آن که «دانشکده معقول و منقول» دانشگاه تهران مجموعه مقالات یادنامه ملاحظه‌دار را منتشر کرد، سه مقاله نظر مرحوم عبد الجواد فلاطوری (۱۳۰۴-۱۳۷۵) را که در آلمان می‌زیست، گرفت و او نقدی بر این سه مقاله نوشت. او که فلسفه اسلامی آموخته و با سنت حوزوی آشنا و در آن بالیده بود، با شناختی که از شیوه تحقیق در نظام آموزش عالی آلمان به دست آورده بود، این مقالات را نقد کرد. این نقد بی‌پاسخ نماند و مرحوم علامه طباطبایی (۱۲۸۱-۱۳۶۰) و دیگران به فلاطوری پاسخ دادند و دامنه بحث گسترده شد. دیگران نیز به تدریج وارد این مناقشه قلمی شدند. حاصل این مباحثه جدی که دو سال به طول انجامید، طرح مباحث اصلی و حاشیه‌ای فراوانی بود. در این نوشته قصد دارم که نقدها و پادنقدها را گزارش و تحلیل کنم، ابعاد اخلاقی آنها را برجسته کرده و نشان دهم که چگونه عالمان و اندیشمندان زمانی به انگیزه‌های علمی و درونی صرف می‌نوشتند و فارغ از دغدغه امتیاز و دریافت رتبه به پیشبرد علم یاری می‌رساندند و علم‌ورزی می‌کردند.

این مناقشه علمی از جهات اخلاقی متعددی می‌تواند درس آموز باشد و تفاوت نگرش‌ها را درباره اخلاق علم‌ورزی آشکار سازد. در حالی که جنبه انتقادی این مقالات آشکار است و می‌توان آنها را از منظر اخلاق نقد بررسی کرد، یا در حوزه اخلاق پژوهش گنجانند، به نظر می‌رسد که مهم‌ترین وجه افتراق این مقالات، نوع نگاهی است که در آنها به علم‌ورزی وجود دارد یا باید وجود داشته باشد. تأکید شدید مرحوم فلاطوری بر ضرورت استناددهی، در عین حال که ناظر به اخلاق پژوهش است، به نحوی ایده بسط علم و شناسایی مسیر رشد اندیشه‌ها و وامداری متفکران را به یک‌دیگر بیان می‌کند. از این‌رو، در این نوشته بر این جنبه تأکید می‌شود. در واقع، همان‌گونه که کالینز<sup>۱</sup> (۱۹۴۱-...) - جامعه شناس آمریکایی معاصر - به خوبی نشان داده است، علم‌ورزی و رشد علم در جامعه‌ای صورت می‌گیرد که این گونه مناقشات در آن جاری باشد (Collins, 2002, p. 1)

## پرده اول

به مناسبت چهارصدمین سالگرد تولد ملاحظه‌دار که نامش با «حرکت جوهری» گره خورده است،

1. Randall Collins

«دانشکده معقول و منقول» دانشگاه تهران، یادنامه‌ای منتشر کرد که در آن زندگی‌نامه و آرای فلسفی این فیلسوف مسلمان گزارش شده بود.<sup>۱</sup> در این میان، سه مقاله مهم بحث‌انگیز شدند: (۱) «شرح حال صدرالمতألهین شیرازی و سخنی در حرکت جوهریه» نوشته مرحوم آیه الله سید ابوالحسن حسینی قزوینی (۱۲۶۸-۱۳۵۳)؛ (۲) مقاله «صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی مجدّد فلسفه اسلامی در قرن ۱۱ هجری» اثر علامه سید محمد حسین طباطبایی؛ (۳) مقاله «مبانی فلسفی و معتقدات شخصی صدرالمتألهین» نگاشته مرحوم جواد مصلح (۱۲۹۸-۱۳۷۷) استاد فلسفه.

مرحوم عبد الجواد فلاطوری در مقاله «انتقاد بر یادنامه ملاصدرا»، (نک: فلاطوری، ۱۳۴۰، ص ۹۱۴-۹۲۳) در ده صفحه، با مرور این سه مقاله، قوت‌های آنها را بر می‌شمارد و در عین حال آنها را نقد می‌کند. امتیاز مقاله قزوینی آن است که در آن حرکت جوهری به شکلی استادانه بیان شده است. همچنین مرور خوبی به زندگی ملاصدرا دارد. ویژگی مقاله آقای مصلح آن است که مرور کلی و قابل توجهی به فلسفه ملاصدرا دارد و چشم‌انداز مناسبی از آن به دست می‌دهد. البته، در این میان، مقاله طباطبایی اهمیتی ویژه دارد. به نوشته فلاطوری:

از مختصات مقاله علامه طباطبایی این است که در آن علاوه بر این که جملات به سبک منطقی سلیمی پشت سر هم چیده شده و به دقت از ایجاز مُخل و اطناب مُمل جلوگیری به عمل آمده و با عباراتی سلیس و نسبتاً صحیح آراسته گشته نیز در ذیل تقسیمات دوازده‌گانه‌ای که برای وجود از صدرالمتألهین ذکر می‌شود نکات عمیقی نگاشته شده که نه تنها نشانه احاطه نویسنده به آن است، بلکه علاوه بر آن دلیل بارزی بر قدرت تفکر فلسفی ایشان می‌باشد؛ قدرتی که در بین عده زیادی فلسفه‌دان بسیار به ندرت یافت می‌شود.

البته، او در پانویست، اشاره می‌کند که نوشته ایشان گاه ضعف تألیف دارد و از انسجام کافی برخوردار نیست و در عین حال، از نوشته قزوینی بسیار برتر است. همچنین فلاطوری اشاره می‌کند که علامه طباطبایی به این نکته می‌پردازد که مسائل فلسفی در یونان و اسکندریه حداکثر دو پست مسئله بوده و با روش ملاصدرا به حدود هفتصد مسئله رسیده است و این یافته که حتماً نتیجه زحمت

۱. دانشکده معقول و منقول [به کوشش]، (۱۳۴۰). یادنامه ملاصدرا: به مناسبت چهارصدمین سال تولد حکیم عالیقدر صدرالدین شیرازی. تهران: دانشگاه تهران.



ایشان است، از نکات خوب این مقاله است و خوب است که این مسائل معرفی و فهرست شود. فلاطوری، پس از اشاره به امتیازات این سه مقاله، به نقد آنها روی می‌آورد. از نظر او، نخست باید مشخص کرد آرای اصلی ملاصدرا چیست و کدام یک فرعی است و ثانیاً، نسبت آرای او به آرای پیشینیان او چیست و او چه اندازه وامدار آنهاست.

او نظر طباطبایی را می‌پذیرد که مسائل اصلی فلسفه صدرایی عبارتند از: (۱) اصالت وجود؛ (۲) وحدت وجود؛ (۳) تشکیک حقیقت وجود، اما حرف فلاطوری آن است که بدانیم او در این مسائل تا چه میزان وامدار پیشینیان بوده است و تا چه اندازه خودش نوآوری داشته است. سپس به نقضی در نوشته‌های ملاصدرا اشاره می‌کند که او بدون استناد مناسب، سخنان زیادی نقل کرده است و در نتیجه: «اولاً باید نص عبارات و قطعات و گاهی نیز صفحات زیادی را که او از دیگران بدون ذکر نام صاحب قول و بدون تعیین مآخذ آنها در کتب خود آورده است، مشخص گردد که از کی و از کجاست؟»<sup>۱</sup> برای این کار باید بدانیم ملاصدرا با چه کتاب‌هایی سر و کار داشته و چه میزان سخنان خود را از آنها گرفته است و اصولاً آیا در نقل خویش امین یا دقیق بوده است یا خیر. چه بسا او ناخواسته سخنی را تغییر داده و معنای تازه‌ای بر آن بار کرده است. افزون بر آن و ثانیاً، جایی که او سخنی را به دیگران نسبت می‌دهد، باید مشخص کرد واقعاً چنین بوده است و آیا او ناخواسته نسبت نادرست یا غیر دقیق نداده است. چه بسا سخنی در متن اصلی به معنایی بوده است و پس از نقل و انتساب، به صورت دیگری درآمده است. نکته سوم آن که در جاهایی که او می‌گوید «قیل» و «هیهنا ایراد مشهور»، مشخص شود که قائل و گوینده این سخنان و اشکال کنندگان و ایرادگیرها چه کسانی بوده‌اند. از نظر فلاطوری، «این‌ها ابتدایی‌ترین کارهای ضروری است که بایستی برای تحقیق در مشخصات فکر ملاصدرا بشود و گرنه صرف آشنایی و حتی احاطه به مطالب کتب او برای این منظور کافی نیست».

این اشکال، عمدتاً ناظر به پرداختن به منابع فکری خود ملاصدرا است. از این منظر، محققان باید ملاصدرا را در بستر فکری خودش بررسی کنند و حق هر متفکری را درست ادا کنند، اما از نظر فلاطوری، دومین اشکال این سه مقاله آن است که به جز «دو موضع از مقاله آقای علامه طباطبایی (ص ۶ و ۲۳)، هیچ یک از گفته‌ها مستند نیست»؛ حال آنکه نویسنده، در مقام

۱. یکی از نکاتی که نظر کسانی چون میرزا ابوالحسن جلوه ضیاء الدین دزّی را به خود مشغول کرد و بعدها بحث‌انگیز شد، بحث نقل‌های گسترده در آثار ملاصدرا بدون استناد و ارجاع مناسب است. درباره حجم این کار و دفاع‌هایی که از آن شده و تحلیل این دفاع‌ها، نک: اسلامی اردکانی، ۱۳۹۰.

بحث علمی، اخلاقاً ملزم است که استناد کند و نمی‌توان به شخصیت نویسنده اعتماد کرد؛ «زیرا چنین اعتمادی نوعی تعبد نسبت به نویسنده است و چنین تعبدی در عالم علم نمی‌تواند ارزشی داشته باشد». این مسئله هنگامی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که بدانیم در ایران معاصر، آرای ملاحظه‌ها با آرای پیشینیان خودش و حتی شرح‌هایی که دیگران بر آرای او نوشته‌اند یکی شده و بدون تمایز نقل می‌شود؛ چنان که گویی همه آنها آرای شخص ملاحظه‌ها هستند.

فلاطوری سپس به تقریر «حرکت جوهری» دست می‌زند و از سخن طباطبایی نتیجه می‌گیرد که با قبول حرکت جوهری - به گفته او - «جهان ماده با جمیع ارکان جوهری و عرضی خود یک واحد عظیم از حرکت را تشکیل می‌دهد که مانند نهر بیکرانی از آب روان پیوسته‌گذران و دو لحظه متوالی در یک حال نمی‌ماند». آنگاه فلاطوری با نادیده گرفتن اشکالات فقدان استناد و عدم تفکیک بین آرای ملاحظه‌ها و پیشینیان یا پسینیان او، می‌پرسد: آیا دیگران می‌توانند به استناد این مقالات، جستارها و مقالات تازه‌ای بنویسند؟ و اصولاً کارکرد چنین مقالاتی چیست و این قبیل نوشته‌ها که «فقط ارزش بازگویی ساده افکار دیگران را داشته برای توسعه علم کسانی که از این موضوع اصلاً خبری ندارند مفید خواهد بود؟»

فلاطوری تأکید می‌کند که سبک یادنامه‌نویسی بد نیست و هدف تخطئه نویسندگان آنها نیست. همچنین هدف از بررسی و اشاره به حرکت جوهری صرفاً آوردن یک مثال بوده است. با این همه، «باید متأسفانه اعتراف کرد که این سبک کارها یک ارزش علمی که بتواند پایه اطمینان‌بخشی برای کارهای علمی دیگر باشد، نخواهد داشت و بلکه اصلاً با این طرز بازگویی هیچ‌گاه حق هیچ فکری از هیچ متفکری ادا نخواهد شد و حتی بازگویی صحیحی هم انجام نخواهد گرفت». زمانی می‌توان مدعی کاری جدی شد که هر مسئله فکری در منظومه کلی آن متفکر بررسی شود تا شایسته شأن علمی باشد. در نهایت، فلاطوری با برخی پرسش‌های فرعی و تأکید بر ضرورت آنها نقدهای خود را به پایان می‌رساند.

## پرده دوم

دو ماه بعد، پاسخ فشرده و کوتاه طباطبایی به نقدهای فلاطوری منتشر می‌شود. او در مقاله «انتقاد بر انتقاد یادنامه ملاحظه‌ها» طی چهار صفحه و نیم به تحلیل اشکالات فلاطوری می‌پردازد و «از معظم له سپاسگزار» می‌کند و با «تقدیم اعتذار» و عذرخواهی و با تأکید بر



اینکه کاری به مقالات دو نفر دیگر ندارد، می‌کوشد پاسخ دهد. او سه مسئله را پیش می‌کشد (نک: طباطبایی، ۱۳۴۱، ص ۲۹-۳۲).

نخست آنکه فلاطوری گفته بود طباطبایی جز در دو مورد استناد نکرده است. طباطبایی پاسخ می‌دهد: درست است، اما اگر بحث نقلی باشد، نویسنده باید همواره استناد کند. حال آنکه اگر مدعا و بحث نظری است، باید استدلال کرد و همین مقدار کافی است. با این نگاه، طباطبایی تأکید می‌کند در جایی باید استناد کرد که «مطالب نقل شده مشهور و معروف و همچنین دعوی نامبرده مستدل یا بدیهی نباشد». در واقع، گویی طباطبایی می‌گوید: در مباحث متعارف و دانش عمومی<sup>۱</sup> نیاز به استناد نیست. زندگی نامه ملاصدرا هم در کتاب‌های مختلف آمده است و هدف طباطبایی نیز صرفاً اشارتی به زندگی او بود؛ نه تفصیل و تدقیق در آن. نظریه‌ها و آرای او هم در کتاب‌هایش وجود دارد و از این رو، «نیازی به نشان دادن موضع معینی از کتاب‌هایش نبود»، اما در دو جا، یکی بحث جمع بین برهان و کشف و شرع و دیگری بُعدهای چهارگانه جسم، چون ابهام داشت «نیازمند استناد بود از این رو ما نیز سند به دست دادیم».

دوم آنکه فلاطوری گفته بود مسئله «حرکت جوهری» را که محور هر سه مقاله است، انتخاب کرده و مقاله قزوینی را بنیاد کار خود قرار می‌دهد و «در مورد لزوم، به مقالات دیگران اشاره» می‌کند. طباطبایی پاسخ می‌دهد: ممکن است هر سه نویسنده یک مسئله را مطرح کرده باشند، اما شیوه آنها چه بسا متفاوت باشد. از این رو، این نوع یکسان‌انگاری خطاست. به نوشته طباطبایی:

گمان نمی‌کنم از چنین ناقد کنجکاوی پوشیده مانده باشد که در مطالب علمی صحت مدعا اعم از صحت دلیل است، یعنی ممکن است برای اثبات نظر حقی دلیلی باطل اقامه شود، ولی هرگز ممکن نیست برای مسئله‌ای که باطل است، دلیلی حق و صحیح اقامه کرد. بنابراین، ممکن است انسان مدعای علمی دانشمندی را بپذیرد و در عین حال دلیلی را که برای اثبات مدعای خود آورده، رد نماید و همچنین اشتراک دو نفر در یک مدعایی مستلزم این نیست که دلیل نیز اشتراک داشته باشند. در این صورت، مجوزی نبود که ناقد ما هر سه مقاله را قطار کرده و دلیلی را که در یکی از آنها ذکر شده دستاویز قرار داده به هر سه مقاله بتازد.

آنگاه طباطبایی می‌پرسد: آیا احتمال نداشت که نویسندگان این سه مقاله در عین قبول

1. common knowledge

حرکت جوهری، دلایل متفاوتی داشته باشند؟ و خودش توضیح می‌دهد که چهار برهانی که ملاصدرا به سود «حرکت جوهری» ارائه کرده است، به دلیل مناقشه‌های مختلفی که در آنها شده نپذیرفته و با اشاره به مناقشه‌ها، «با برهان دیگری که باز از اصول فلسفی خود صدرالمتألهین استخراج شده، مبرهن کرده» است.

ناقد، همچنین حق نداشت که نتیجه یک مقاله را از مقاله دیگری استخراج کند و با اشاره به مقاله قزوینی، نتیجه مقاله طباطبایی را مُسَلَّم بگیرد و به بحث بگذارد و بر آن اشکال کند. باز اشکال دیگر کار فلاطوری آن است که سخن طباطبایی را تقطیع کرده و ناقص نقل کرده است.

سوم آنکه فلاطوری گفته بود: «این سبک کارها یک ارزش علمی که بتواند پایه اطمینان بخشی برای کارهای علمی دیگر باشد نخواهد داشت و بلکه اصلاً با این طرز بازگویی هیچ گاه حق هیچ فکری از هیچ متفکری ادا نخواهد شد و حتی بازگویی صحیحی هم انجام نخواهد» گرفت.

طباطبایی عصاره اشکال را به این دو اصل بر می‌گرداند که همان‌گونه که در منطق آمده است: «الف) حدّ تام آن است که به علل اشیاء مشتمل باشد؛ ب) علم به ثبوت معلول، تنها از راه علم

به علت میسور است» و ما زمانی می‌توانیم چیزی را درست تصور کنیم که همه عوامل پدیدآورنده آن را شناخته باشیم و زمانی می‌توانیم حرکت جوهری را تصور کنیم که همه مبادی فلسفی آن را نیک تصور کرده باشیم. این سخن درست است، اما یک نکته را باید دانست که «حکم نقل و بازگویی یک نظریه غیر از حکم بحث و کنجکاوی علمی آن است». در حالت دوم، نباید هیچ ابهامی در کار باشد تا بتوان پیش رفت؛ حال آنکه «در مرحله نقل و بازگویی که خاصیت بحث تاریخی دارد، تصور اجمالی نظریه کافی است و ناقل از این جهت که ناقل است هرگز مسئول صحت و سقم آن نیست و هرگز نمی‌توان نظریه‌ای را به مجرد نقل، اساس نظریات علمی دیگری قرار داد». بر این اساس، اگر کسی نوشت: «پیش از این دانشمندان به عناصر اربعه معتقد بودند و امروزه تعداد این عناصر از ۸۰ گذشته است»، لازم نیست «همه کتب فنی مربوط به مسئله را به علاوه یک لابراتوار همراه مقاله خود به حرکت درآورده در جهان بگرداند».

هدف از نقل حرکت جوهری هم از نظر طباطبایی بازگویی این نظریه بود؛ نه آنکه مسائل علمی دیگری بر آن بارگذاری شود: «زیرا این ویژگی بحث علمی و استدلالی است؛ نه ویژگی نقل و بازگویی. از این جا روشن می‌شود که ناقد در این اعتراض میان نقل و دعوی خلط کرده و حکم دعوی را از نقل توقع داشته است».

بدین ترتیب، طباطبایی در دایره مقاله خودش به اشکالات فلاطوری پاسخ می‌دهد و مدعی



می‌شود که جنس بحث او بیش از این نیازمند استناد نبود. حاصل نقدهای فلاطوری آن بود که در این مقالات لازم بود که اخلاق پژوهش رعایت شود و سخنان نقل شده کاملاً مستند شود. پاسخ طباطبایی آن است که در جایی که قرار بر گزارش صرف است و مباحث نقل شده شناخته شده است، نیاز چندانی به استناد نیست؛ استناد آنجا لازم است که تردید یا ابهامی در میان باشد. این مسئله، نکته‌ی اساسی تفاوت دیدگاه طباطبایی را با فلاطوری نشان می‌دهد. او قاطعانه تأکید می‌کند که لازم است حتماً به شکل مدام و مکرر استناد صورت گیرد و حق هر حق‌داری ادا شود، تا بتوان مسیر رشد یک اندیشه را شناسایی کرد. طباطبایی نیز در مقام پاسخ، به شکل ضمنی به مسئله‌ی دانش عمومی و عدم نیاز به استناد در این موارد اشاره می‌کند. این مسئله هنوز در جامعه ما حل نشده است و هم کسانی پیرو منطق فلاطوری هستند و هم کسانی به سبک سنتی در جامعه علمی استناددهی را چندان ضروری نمی‌دانند. برای نمونه، علی صلح‌جو در مقاله «آیا همه تألیف‌ها به مأخذ نیاز دارند؟» (صلح‌جو، ۱۳۸۵، ص ۳۴-۳۹) می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد. از نظر او، برخی به خطا گمان کرده‌اند که هر مقاله‌ای و متنی نیازمند ارجاعات مکرر است. حال آنکه باید به تفصیل قائل شد و گفت که در نوشته‌های تحقیقی، هر ادعای تازه و مناقشه‌برانگیزی نیازمند ارجاع است، اما در کتاب‌های تألیفی و آموزشی، هدف تعلیم است؛ نه مستند کردن همه داده‌ها. سپس دو کتاب مهم زبان‌شناسی جدید را که به زبان انگلیسی نگاشته و منتشر شده‌اند، نام می‌برد که در سراسر آنها حتی یک ارجاع دیده نمی‌شود.<sup>۱</sup> اگر تفکیک و داوری صلح‌جو را بپذیریم، به نظر می‌رسد که در این ماجرا حق بیشتر با طباطبایی است؛ نه فلاطوری. هدف طباطبایی در این مقاله اثبات مسائلی مناقشه‌انگیز نبوده است و آنجا که انتظار تردید یا پرسش می‌رفت، دست به استناد زده است.

همچنین در زمانی که فلاطوری با سنت آلمانی آشنا شده بود، در جامعه علمی ما چنین دقت‌هایی هنوز جا باز نکرده بود و مقالاتی چون نوشته‌های طباطبایی در آغاز راه بودند. در واقع، در بحث استناد و ارجاع چند پرسش بنیادین وجود دارد که یکی از آنها به میزان استناد مربوط است و طبق آن گفته می‌شود به میزانی که بحثی تردیدآمیز می‌شود و مخالفت احتمالی را در پی خواهد داشت، لازم است که استناد بیشتر یا دقیق‌تری صورت گیرد (نک: اسلامی اردکانی، ۱۳۹۲).

1. Lyons, J. (1981). *Language and Linguistics: An Introduction*. Cambridge University Press.  
Yule, G. (1996). *The Study of Language* (7th edition). Cambridge University Press.



## میان پرده

آرام آرام تور بحث داغ می‌شود و دیگران نیز وارد این معرکه شده به سود یکی از طرفین موضع‌گیری می‌کنند. مرحوم اکبر داناسرشت (۱۲۹۰-۱۳۶۸)، که گرایش فلسفی داشت و عمدتاً آثار فنی را ترجمه می‌کرد، در مقاله «درباره حرکت جوهری ملاصدرا» (دناسرشت، ۱۳۴۱، ص ۴۸۸-۴۹۳) با نگارش متنی شش صفحه‌ای، وارد این بحث می‌شود و می‌گوید: اندیشمندان اندک هستند و فلاطوری از این اندک‌شماران است و او شیفته مقاله او شده است. سپس اضافه می‌کند که تردید داشت مقاله‌ای در این باره بنویسد، اما «مقاله آقای طباطبایی که به جای ادای پاسخ و حل مشکل تقریباً دشنام مرقوم فرموده‌اند، مرا از هر تردیدی بیرون آورد» و تصمیم گرفت بنویسد. داناسرشت با این توضیح، می‌کوشد به سؤالات فلاطوری پاسخ دهد، نظریه ملاصدرا را تبیین نماید، سپس درباره اعتبارش داوری کند و ناکارآمدی آن را نشان بدهد. او می‌گوید: با آنکه هزاران بار کلمه «جنس» و «نوع» را خوانده‌اند، اما در هیچ جا تصویر روشنی از این «نوع» نیامده است؛ اصولاً ژان لا مارک - زیست‌شناس فرانسوی - طرحی نو افکند و داروین نظریه او را توسعه داد. همچنین انسان به «ارذل العمر» دچار شده و فرتوت می‌شود، پس لزوماً حرکت تکاملی ندارد. با خواندن دقیق این مقاله، مشخص نمی‌شود که هدف این مقاله چیست و آماج آن کیست و سرانجام، چه می‌خواهد بگوید. همچنین داناسرشت مشخص نمی‌کند که طباطبایی چه دشنامی داده است و کجا این کار را کرده است. در مجموع، این نوشته فاقد انسجام و پختگی لازم و عمدتاً متهم‌کننده است.

نوشته داناسرشت، بی‌پاسخ نمی‌ماند و مرحوم سید جلال‌الدین آشتیانی (۱۳۰۴ - ۱۳۸۴) در مقاله «انتقاد بر انتقاد بر انتقاد» با نگاشتن متنی طی هفت صفحه و نیمی وارد بحث می‌شود و سخنان و ادعاهای داناسرشت را به چالش می‌کشد. او اشکالات چهارگانه داناسرشت را گزارش، تحلیل و رد می‌کند و از قزوینی دفاع می‌کند؛ بی‌آنکه اشارتی به طباطبایی داشته باشد. آنگاه تصریح می‌کند که داناسرشت اصولاً به مقصود ملاصدرا پی نبرده است و «قدرت ربط کلمات فلسفی را به یک‌دیگر ندارد» (آشتیانی، ۱۳۴۲ الف، ص ۸۸-۸۲).



۱۳

مناقشه فلاطوری و طباطبایی؛ دو نگاه به اخلاق علم

۱. متأسفانه، بسیاری از عالمان و اندیشمندان ما نه تصویر درستی از نظریه لا مارک داشتند و نه از نظریه داروین و غافل از تفاوت‌های جوهری این دو دیدگاه و تقابل این دو نظریه آنها را گاه با هم یکی می‌گرفتند و گاه نقد می‌کردند (برای توضیح بیشتر در این باره نک: اسلامی اردکانی، سید حسن، ۱۳۹۲)، پیامدهای نظریه تکامل و پاسخ‌های ایرانی: از طباطبایی تا مشکینی، در مجموعه مقالات یادنامه آیه الله علی مشکینی، گروهی از نویسندگان، قم: مؤسسه علمی- فرهنگی دار الحدیث، ج ۱ (اندیشه‌ها)، ص ۱۴۷-۲۱۸.

همچنین حمید شمس المعالی، در توضیح یک صفحه‌ای خود به نام «حرکت طبیعی در مقاله جوهری» (شمس المعالی، ۱۳۴۱، ص ۱۰۹۹) ضمن احترام به داناسرشت، می‌کوشد خطای او را در تفسیر «حرکت طبیعی» رفع کند و نظر قداما را توضیح دهد.

دanasرشت هم بیکار نمی‌ماند و در نگاشته‌ای با عنوان «پاسخ دو انتقاد»، هم‌زمان به جنگ قلمی این دو می‌رود و در هفت صفحه، ضمن اشاره به نقد شمس المعالی و آوردن دلایلی از فیزیک جدید و «اصل جاذبه عمومی» به سود خود و تأکید بر اشکال خویش، عمدتاً به نقد آشتیانی پاسخ می‌دهد (نک: داناسرشت، ۱۳۴۲، ص ۲۹۸-۲۹۲). او با این تأکید، می‌نویسد: «اکنون آقای آشتیانی که جوان‌ترین رزمجوی مخالف است، با شمشیری آخته به میدان قدم نهاده‌اند. خداوند عاقبت ایشان را خیر کند و به جوانی ایشان رحم فرماید» (دanasرشت، ۱۳۴۲، ص ۲۹۸-۲۹۲). سپس مروری بر مقاله پیشین خود می‌کند تا محل نزاع را تحریر کند و نتیجه بگیرد که آقای آشتیانی، این «افضل معاصر یا جوان مبارز» پاسخ درخوری به اشکالات او نداده است و برای آنکه خوانندگان ما «چهره حقیقی ما را در میدان زورآزمایی ببینند، باید گرد و غبار اصطلاحات فلسفی را از میان فرونشاند» و این کار با کنار نهادن اصطلاحات پیچیده و ساده کردن بحث ممکن می‌شود. سرانجام، نتیجه می‌گیرد که آشتیانی با نقل همان مسائل فلسفی سنتی و «افاضه صور جوهری» از عقل فعال «آن هم به کمک اشعار صوفیانه» در واقع، «به اصطلاح اهل مدرسه، به مصادره به مطلوب» دست زده است. بدین ترتیب، با یک تیر دو نشان می‌زند و می‌کوشد دوباره موضع خود را تثبیت کند.

در واقع، داناسرشت بحث حرکت جوهری را برجسته ساخته، به ناکارآمدی آن اشاره می‌کند و بحث را گسترش می‌دهد و به عرصه‌های دیگری می‌برد. فلاطوری با توجه به این نکات، در مقاله «درباره حرکت جوهری» در دو صفحه، ضمن تشکر از داناسرشت که «مرا از کثرت لطف خویش واقعاً شرمسار» کرده است، تأکید می‌کند که هدفش بحث نظری درباره حرکت جوهری و ابعاد آن نبوده است. صرفاً خواسته است شیوه بحث علمی را بازگوید. همچنین محور بحثش تنها کتاب یادنامه ملاصدرا بوده است نه مسائل گسترده دیگر (نک: فلاطوری، ۱۳۴۱ الف، ص ۷۰۸-۷۰۷) او در عین حال، پاسخ داناسرشت را وافی به مقصود نمی‌داند و سرانجام تأکید می‌کند که «از توجه جناب آقای علامه طباطبایی متشکر و از لطف جناب آقای داناسرشت مسرور و به عنایت بیشتر هر دو محتاجیم» (فلاطوری، ۱۳۴۱ الف، ص ۷۰۸-۷۰۷).

گرچه مناقشه اصلی و جدی میان فلاطوری و طباطبایی پیش می‌رود، اما در کنارش گویی داناسرشت جبهه دیگری می‌گشاید و بخشی از انرژی این بحث به آن سمت می‌رود. داناسرشت

که در اصل مناقشه حضور نداشت با طرح برخی مسائل پاره‌ای از صاحب‌نظران را به چالش می‌کشد و آنها نیز به او پاسخ می‌دهند و او نیز آماده پاسخ‌های تازه می‌شود. این بار آشتیانی پیگیرانه به مصاف فلاطوری و داناسرشت می‌آید و در مقاله‌ای هفت صفحه‌ای با نام «انتقاد بر انتقاد» به نقد مقاله آقای فلاطوری می‌پردازد و ادعا می‌کند که با خواندن مقاله او می‌توان دریافت که «نویسنده تسلط به مطالب ملاصدرا ندارد و جسسته و گریخته در پیرامون مسائل مندرج در یادنامه مطالبی را نوشته است» (آشتیانی، ۱۳۴۲، ص ۲۹۸-۳۰۴). همچنین دفاع علامه طباطبایی را کافی می‌داند؛ گرچه این دفاع «آقای داناسرشت را به هوس آورده است که به حرکت جوهریه ملاصدرا چهار اشکال نمایند و جواب آقای طباطبایی را ناتمام و دشنام بدانند». از نظر آشتیانی، نکات مطرح شده از سوی داناسرشت نشان می‌دهد که «هیچ تدرّب در این قسم مسائل علمی ندارند و اصولاً مسئله حرکت جوهری ملاصدرا را تصور نکرده‌اند».

او در ادامه، به اشکالات داناسرشت بر حرکت جوهری پرداخته و می‌کوشد به آنها پاسخ دهد. با این نگرش، او مدعی می‌شود که اظهارات فلاطوری و داناسرشت در این حوزه «حاکمی از تحیر است و بس» و نوشته قزوینی و طباطبایی در نهایت «استحکام است و جواب محققانه آقای طباطبایی از انتقاد آقای فلاطوری - بر خلاف گفته آقای داناسرشت - متضمن دشنام نیست، بلکه حل اشکال است». آنگاه اشکالات آنها را - به تفصیل - بررسی می‌کند و با دفاع از ملاصدرا، می‌کوشد به همه آنها پاسخ بدهد.

### پرده سوم

در این نقدها و پاسخ نقدها، اصل بحث گویی فراموش شده است. هدف فلاطوری تأکید بر اهمیت روشمندی در تحقیق علمی و ضرورت استناد و ارجاع بود؛ نه نقد حرکت جوهری و مانند آن. به همین سبب، او در نوشته بلند «مقصود از تحقیقات علمی و روش آن، شهرت و تحقیقات علمی»، در پانزده صفحه و به تفصیل، دوباره وارد این مناقشه می‌شود و به طباطبایی پاسخ می‌دهد (فلاطوری، ۱۳۴۱، ص ۶۷۶-۶۸۳؛ ۸۵۴-۸۶۲). بر خلاف طباطبایی، او معتقد است که استناد کردن مطلقاً از ضروریات تحقیق است و شهرت نمی‌تواند جایگزین استناد شود؛ مگر در جایی که مطلب کاملاً مورد اتفاق همه باشد و در این صورت، اصولاً نیازی به چنین تحقیقی نیست و این تحقیق به واقع «رونویسی» است. از این‌رو، در دست بودن آثار کسی یا شهرت قولی و سخنی دلیلی برای عدم استناد نیست. اصولاً با بودن آن منبع یا شهرت سخن، چرا کسی



زحمت خواندن «این تحقیق غیر مستدل» را به خودش بدهد؟ باز می‌افزاید که البته، «در بازگویی‌های ساده علمی، چشم‌پوشی از استناد مُجاز است»، اما در کشور ما که تحقیقات اطمینان‌بخشی وجود ندارد، نمی‌توان به این بازگویی‌های غیر مستند اعتنا کرد. تأکید فلاطوری بسیار دقیق به نظر می‌رسد و هنوز شاهد نقل‌ها و استنادهایی هستیم که هیچ اصلی ندارد تا جایی که حتی به آیه‌ای در قرآن کریم استناد می‌شود که در قرآن کریم نیست (اسلامی اردکانی، ۱۳۹۴ الف). همچنین از نظر فلاطوری، یکی از مشکلات تحقیق در کشور ما نقل‌های غیر دقیق است و شخص محقق بین سه وظیفه نسبتاً جمع‌ناشدنی گیر می‌کند. نخست آنکه باید در نقل خود صرفه‌جویی کند و حق ندارد «یک کلمه بیش از حد احتیاج نقل کند». ثانیاً، مُجاز نیست جمله‌ای را که اساسی و تعیین‌کننده است حذف کند، و ثالثاً، نباید در مقام تقطیع و حذف مطالب کاری کند که به معنای اصلی خللی وارد شود.

طباطبایی، به شکلی حاشیه‌ای در پادنقد خود ایراد گرفته بود که فلاطوری سخن او را تقطیع کرده است. فلاطوری تأیید می‌کند، اما پاسخ می‌دهد اگر او همه آن نقل قول را می‌آورد، وضع بدتر می‌شد؛ زیرا طباطبایی گفته بود که جسم - در نگاه ملاصدرا - چهار بُعد (طول، عرض، عمق، و زمان) دارد و سپس به کتاب اسفار اربعه ارجاع داده بود. فلاطوری به اسفار مراجعه و آن را بررسی کرده بود، اما چنین سخنی در آنجا نیافته بود. حال، معلوم نیست که واقعاً ملاصدرا چنین حرفی زده یا این ادعا برداشت شارح بوده است.

همچنین طباطبایی در ادامه پاسخ خود اشاره کرده بود که فلاطوری سخنانی گفته است که خالی از مسامحه نیست و دقت کافی ندارد. سپس بحث حرکت جبری و قسری را پیش می‌کشد و شقوق مختلف را طرح می‌کند از جمله آنکه بگوئیم مقصود آن است که آیا حرکت جوهری برای انسان اختیاری است یا غیر اختیاری؟ و خود نتیجه می‌گیرد که در این صورت، محذور بدتری پیش می‌آید و «آن این است که از نظر فلسفی، مفهوم سؤال نامبرده این است که آیا پیدایش وجود انسان به اختیار اوست؟ و هرگز چنین سؤالی از فیلسوفی صادر نمی‌شود».

فلاطوری به این نکته اشاره می‌کند و می‌گوید که تعبیر: «و هرگز چنین سؤالی از فیلسوفی صادر نمی‌شود» چندان زیننده بحث علمی نیست. از این رو، فلاطوری تقاضا می‌کند که در ادامه بحث، از به کارگیری هر گونه کنایه و تعابیر گوشه‌دار خودداری شود تا محیط بحث عالمانه، آلوده نگردد.

در ادامه، فلاطوری تأکید می‌کند که این مقالات صرفاً بحث بین فلاطوری و طباطبایی نیست، بلکه «بحثی است بین شیوه علمی قدیم و روش تحقیقات جدید»؛ بحثی که باید در این

کشور مطرح شود و به جایی برسد. ما باید از دل سنت خودمان حرکت کنیم و آخرین روش‌های علمی را به کارگیریم؛ گرچه این آرمان به سادگی محقق نمی‌شود. و فعلاً باید به همین مناقشات علمی امید بست. سپس طی چند صفحه می‌کوشد تا «تحقیقات علمی و روش آن» را بازگوید و مراد خود را توضیح دهد. حاصل این بخش آن است که تصویری دقیق از جغرافیای بحث و جایگاه آن متفکر مورد بررسی به دست داده شود و موارد اخذ و اقتباس روشن شود یا وامداری آن متفکر آشکار گردد و مسائل اصلی از فرعی تفکیک شود. این کار البته، دشواری‌هایی دارد و کار به سادگی پیش نخواهد رفت. پس از این توضیحات، فلاطوری نتیجه می‌گیرد که «تحقیقات علمی و روش آن، با آنچه آقای علامه طباطبایی» از نوشته فلاطوری استنباط کرده است «فرق کلی و اساسی» دارد.

آنگاه می‌کوشد این تفاوت‌ها را بازنماید. از این رو، بر خلاف روش طباطبایی که گاه «شهرت را ملاک و جانشین استناد دانسته‌اند»، لازم است که همیشه دقیق بود و همواره استناد کرد؛ زیرا «این طرز تفکر که قرن‌های قرن رهبر روش کارهای علمی ما بوده است، سهم بزرگی در آشفته‌گی افکار و عدم تمایز اقوال و بالتیجه در جمود و عدم پیشرفت و عدم صیورورت و سیلان اندیشه‌های علمی در بین ما داشته است». امروزه نیز ادامه شیوه طباطبایی در عدم استناد، چه بسا به «منزلۀ فلج کردن دستگاه تحقیقات علمی است».

افزون بر این نوشته بلند، فلاطوری در نوشته کوتاه و مستقل «تذکر به ناقدان انتقاد بر یادنامه ملاصدرا» تأکید می‌کند که استقبال از این بحث و نقد خوب بوده است و در عین حال، جای تأسف است که برخی مقالات به جای داشتن لحنی دوستانه «صورت خصمانه و غیر قابل تمجیدی به خود گرفته است» که علت آن ظاهراً یک سوء تفاهم اصلی است (فلاطوری، ۱۳۴۲، ص ۶۰۳). هدف فلاطوری در درجه اول، بحث در روش تحقیق، تألیف و استناد بود و تلاش کرد تا برای نشان دادن راه برون رفت از این وضعیت کاری کند و راهی نشان بدهد. با این حال، در اکثر مقالات ناقدان این مسئله اصلی فراموش شد و یک مسئله که جنبه مثال داشت، یعنی «حرکت جوهری»، برجسته شود و کسانی به تصور این که فلاطوری، ملاصدرا را ناتوان از حل مسائل جانبی این اندیشه دانسته است، مورد حمله قرار داده و در نتیجه «مباحث به عباراتی نازیبا آلوده گشته است». به همین سبب، باز تأکید می‌کند که ناقدان، مسئله اصلی را فراموش نکنند و بر همان متمرکز شوند تا این بحث به جایی برسد و «برای همگان مفید واقع گردد» (فلاطوری، ۱۳۴۲، ص ۶۰۳).

گفتنی است که همه این نقدها و پاسخ نقدها طی دو سال در ماهنامه راهنمای کتاب منتشر



می‌شد. در نهایت، سردبیر مجله از ادامه نشر این «مشاجره طولانی» عذرخواهی کرد و اعلام کرد که دیگر در این باره نقدی و نظری منتشر نخواهد کرد. در پی آن مرحوم سید هادی خسروشاهی (۱۳۱۷-۱۳۹۸)، از شاگردان علامه طباطبایی - در نامه‌ای به سردبیر مجله - به این تصمیم اعتراض کرد و اعلام کرد که کار ماهنامه راهنمای کتاب همین است و تا زمانی که نقدی وجود دارد، مجله باید با آغوش باز از آن استقبال کرده و آن را منتشر کند (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۳۰). سردبیر نیز موافقت کرد و سرانجام پاسخ طباطبایی در سال ۱۳۴۲ در آن مجله درج شد. طباطبایی - در مقاله «بحثی درباره ملاصدرا» - پاسخ نهایی خود را می‌دهد. او در بحث خود اشاره می‌کند که نباید این مناقشه را بحثی میان شیوه تحقیق قدیم و جدید انگاشت و طباطبایی چیزی نوشته است که چنین برداشتی را موجه سازد. سپس اشکالات و انتقادات فلاطوری را - در قالب ۱۲ انتقاد - نقل می‌کند و پاسخ آنها را به اختصار می‌دهد (نک: طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۴۵-۳۳). عمده نقدها ناظر به شیوه بحث علمی است و طباطبایی هم می‌کوشد به دقت، حدود بحث را مشخص کند. از جمله، طباطبایی در تعبیر خود از «فنّ مناظره» نام برده بود. فلاطوری آن را به معنای فنّ مناظره و جدل گرفته و درباره آن نکاتی گفته بود. طباطبایی پاسخ می‌دهد که مقصودش از فنّ مناظره، در واقع، «مدافعه علمی» یا پاسخ به نقد و دفاع از نظریه خویش است و او «منظوری بیشتر از این نداشت».

طباطبایی در پاسخ به ضرورت استناد کردن در نوشته‌های علمی نیز باز تأکید می‌کند که شهرت قطعی و مسلم ما را بی‌نیاز از استناد می‌کند و اگر خطایی در این عرصه رخ دهد، «در دیگر انواع استناد نیز اتفاق می‌افتد». او سپس تصریح می‌کند که فلاطوری خود «مطالبی به صدرالمتألهین نسبت داده که ظاهراً تکیه‌گاهی جز شهرت ندارند». فلاطوری از پاسخ طباطبایی «بوی عصبانیت» استشمام کرده بود و طباطبایی به این انتقاد، این‌گونه پاسخ می‌دهد:

در مناظره و برخوردهای علمی گوشه زدن و بدزبانی کردن، جهالت است و گواه کج‌سلیقگی. نویسنده اگر چه نمی‌تواند جهل را به کلی از خود نفی کند، ولی امیدوار است که تا کنون در بحث‌های کتبی یا شفاهی خود به هرزه‌گویی و بدزبانی نپرداخته باشد و پس از این نیز به یاری خدا نخواهد پرداخت.

او درباره این جمله که «هرگز چنین سؤالی از فیلسوفی صادر نمی‌شود»، نیز توضیح می‌دهد که سخنش «جنبه کنایه نداشت و گوشه به کسی نمی‌زد، بلکه منظور این بود که چنین سؤالی وارد

بحث فلسفی نمی‌شود»؛ زیرا این سبک سؤال مبنی بر دور است و بطلان آن آشکار است و در نتیجه، «چنین سؤالی قابل بحث در فلسفه نیست». دست آخر، طباطبایی «پیوسته سعادت و موفقیت ناقد محترم را از خداوند متعال، خواستار» می‌شود و بدین ترتیب، این بحث در همین جا متوقف می‌شود.<sup>۱</sup>

## پایان ماجرا

ادامه این مناقشه از جهات بسیاری می‌توانست به بسط و گسترش بحث‌های جدی عالمانه و شکل‌گیری سنت علمی مدرن و تعمیق شیوه‌های پژوهش یاری رساند. در این جا طباطبایی پرورش یافته سنتی است که در آن به ارجاعات جزئی کمتر توجه می‌شود و به مشهورات - که گاه بنیادی ندارند - بسنده می‌کند. در مقابل، فلاطوری نیز پرورش یافته همان سنت است، اما در آلمان با سنت پژوهش دیگری آشنا شده است که در آن تتبع، نگاه تاریخی داشتن، و استناددهی دقیق و احراز سخنان این متفکر و آن عالم و تفکیک سخنان یک متفکر از شارحانش، از اصول اولیه تحقیق است. ثمره این تعلیمات، داشتن نگاهی تاریخی به مسائل فلسفه است که در سنت رایج ما چندان شناخته شده نیست و استادان فلسفه گاه چنان بحث می‌کنند که به تعبیر مرحوم مطهری، گویی همواره بحث اصالت وجود یا ماهیت از مسائل اصلی فلسفه بوده است. تأکید بر ضرورت استناددهی از سوی فلاطوری و آسان‌گیری طباطبایی در این زمینه به خوبی تفاوت این دو نگاه به اخلاق علم و پژوهش را نشان می‌دهد.

از نظر فلاطوری، کتاب یادنامه ملاصدرا کتابی است دانشگاهی و به ظاهر تحقیقی است در جهت بسط تفکر این فیلسوف. حال آنکه چنین کتابی فاقد اصول اساسی تحقیق نظام‌مند است و بیشتر حالت رونویسی دارد، اما از نظر طباطبایی، می‌توانست این اثر صرفاً کتابی ترویجی و برای معرفی اندیشه‌های صدرایی به عموم علاقه‌مندان باشد.

۱. گفتمنی است که عمده این مقالات در کتاب ضرورت تبادل و کلید تفاهم فرهنگها: مجموعه مقالات و مصاحبه‌های مرحوم عبدالجواد فلاطوری و مباحثات فلسفی ایشان با مرحوم علامه طباطبایی، به کوشش کمیته علمی کنگره بین المللی بزرگداشت پروفیسور فلاطوری، اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۷۷، ص ۱۸۴-۲۹۱، آمده است. با این حال، در این نقل و ثبت از ماهنامه گاه خطاهای جزئی یا افتادگی دیده می‌شود. به همین سبب، در عین استفاده از این کتاب، محور کارم را ماهنامه راهنمای کتاب قرار دادم و با نوشته‌های علامه طباطبایی و اشارات خسروشاهی تکمیل کردم.



در مجموع و جدای از این اختلاف نظر بنیادی، طرف‌های درگیر در این گفت و گو، ادب بحث و اخلاق نقد و از جمله رعایت شأن طرف بحث، پرهیز از مسائل شخصی، استدلال به سود خویش، دقت در تعبیرات علمی، و رعایت حرمت قلم (اسلامی اردکانی، ۱۳۹۱) را پیش چشم داشتند و به شکلی متمرکز می‌کوشیدند تا به تعمیق آن کمک کنند. از یکی دو مواجهه تند و قلم پرخاشگرانه که بگذریم، پختگی نگاه و چیرگی بر عواطف و استادی بر قلم در غالب این نوشته‌ها مشهود است؛ نه کسی به دیگری حمله می‌کند و نه آن دیگری کسی را تقبیح یا تحقیر می‌کند. اهمیت این نوشته‌ها آن است که ۶۰ سال قبل در همین جامعه نوشته شده است و عالمان می‌توانستند بدون ورود به حواشی یا پرداختن به مسائل خصوصی افراد، بحثی کاملاً نظام‌مند را دنبال کنند و پیش از آنکه منشورهای اخلاق علم و پژوهش در کشور ما تدوین و اعلام شود، می‌کوشیدند به رواج و رونق علم یاری رسانند.

مهم‌ترین نکته این مناقشه عالمانه آن است که در آن تقریباً بهترین متفکران زمانه وارد بحث می‌شدند و هیچ یک از آنها نقدنویسی یا پاسخ به نقد را کاری فرومایه یا اتلاف وقت نمی‌دانستند. اصولاً بخشی از ارتکاز علمی آن بود که «نقد» نیز کاری عالمانه است و تأثیری عمیق بر علم‌ورزی دارد. این باور جاافتاده که زندگی و پویایی علم در گرو نقادی است، در رگ و بود این دست متفکران مشهود است. در این فضا نوشتن و مسئولانه با نوشته‌های دیگران برخورد کردن، بخشی از زیست عالمانه به شمار می‌رفت و لازم نبود که کسی به هنگام قلم به دست گرفتن به ارتقا و گرفتن امتیاز یا پژوهشانه و مسائلی از این دست بیندیشد. فاصله بسیار زیادی است بین این متفکران صاحب درد با کسانی که با شعار «فقط بلدم مقالات علمی-پژوهشی بنویسم» (اسلامی اردکانی، ۱۳۹۴) زندگی می‌کنند.

## فهرست منابع

- اسلامی اردکانی، سید حسن. (۱۳۹۰). ملاصدرا و معضل انتقال: بازسنجی دفاعیه‌ها. دوماهنامه آینه پژوهش، ۲۲(۱۳۱)
- اسلامی اردکانی، سید حسن. (۱۳۹۱). اخلاق و آیین نقد کتاب. تهران: مؤسسه خانه کتاب.
- اسلامی اردکانی، سید حسن. (۱۳۹۲). چرا و چگونه ارجاع دهیم؟. دوماهنامه آینه پژوهش. ۲۴(۱۳۹)



اسلامی اردکانی، سید حسن. (۱۳۹۴ الف). کمترین کارکرد نقد. فصلنامه نقد کتاب فقه و حقوق. (۴ و ۳) ۱.

اسلامی اردکانی، سید حسن. (۱۳۹۴ ب). فقط بدم مقالات علمی-پژوهشی بنویسم. فصلنامه نقد کتاب اخلاق، علوم تربیتی و روان‌شناسی، ۱ (۴ و ۳).

آشتیانی، سید جلال الدین. (۱۳۴۲ الف). انتقاد بر انتقاد بر انتقاد. ماهنامه راهنمای کتاب، ۶ (۲ و ۱).

آشتیانی، سید جلال الدین. (۱۳۴۲ ب). انتقاد بر انتقاد. ماهنامه راهنمای کتاب، ۶ (۴ و ۵).

دانا سرشت، اکبر. (۱۳۴۱). درباره حرکت جوهری ملاصدرا. ماهنامه راهنمای کتاب، ۵ (۶).

دانا سرشت، اکبر. (۱۳۴۲). پاسخ دو انتقاد. ماهنامه راهنمای کتاب، ۶ (۲ و ۱).

دانشکده معقول و منقول [به کوشش]. (۱۳۴۰). یادنامه ملاصدرا: به مناسبت چهارصدمین سال تولد حکیم عالیقدر صدرالدین شیرازی. تهران: دانشگاه تهران.

شمس المعالی، حمید. (۱۳۴۱). حرکت طبیعی در مقاله جوهری. ماهنامه راهنمای کتاب، ۵ (۱۲ و ۱۱).

صلح جو، علی. (۱۳۸۵). آیا همه تألیف‌ها به مأخذ نیاز دارند؟. نشر دانش. ۱۱۵ (۱۱۸)، ۳۴-۳۹. طباطبایی، سید محمد حسین (علامه طباطبایی). (۱۳۴۱). انتقاد بر انتقاد یادنامه ملاصدرا. ماهنامه راهنمای کتاب، ۵ (۱).

طباطبایی، سید محمد حسین (علامه طباطبایی). (۱۳۷۱). مجموعه مقالات و پرسش‌ها و پاسخ‌ها. (ج ۲، به کوشش سید هادی خسروشاهی). تهران: انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

فلاطوری، عبد الجواد. (۱۳۴۰). عبد الجواد. انتقاد بر یادنامه ملاصدرا. ماهنامه راهنمای کتاب، ۴ (۱۰).

فلاطوری، عبد الجواد. (۱۳۴۱ الف). درباره حرکت جوهری. ماهنامه راهنمای کتاب، ۵ (۸ و ۹).

فلاطوری، عبد الجواد. (۱۳۴۱ ب). مقصود از تحقیقات علمی و روش آن، شهرت و تحقیقات علمی. ماهنامه راهنمای کتاب، ۵ (۸ و ۹).

فلاطوری، عبد الجواد. (۱۳۴۲). تذکر به ناقدان انتقاد بر یادنامه ملاصدرا. ماهنامه راهنمای کتاب، ۶ (۸).

کمیته علمی کنگره بین‌المللی بزرگداشت پروفیسور فلاطوری [به کوشش]. (۱۳۷۷). ضرورت تبادل و کلید تفاهم فرهنگها: مجموعه مقالات و مصاحبه‌های مرحوم عبدالجواد فلاطوری و مباحثات فلسفی ایشان با مرحوم علامه طباطبایی. اصفهان: دانشگاه اصفهان.

Collins, R. (2002). *The Sociology of Philosophies: A Global Theory of Intellectual Change*. Cambridge, Belknap Press of Harvard University Press.





پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی